

مروزی کوتاه بر ترجمه آثار نویسنده بزرگ روس در ایران جاذبه های آقای چخوف برای مترجم فارسی زبان



خادم

انتون چخوف نخستین نویسنده ای است که مجموعه آثارش در ایران منتشر شده است. علاوه بر این، مترجمان زیادی - که برخی از آنان از نامدارترین مترجمان ایران هستند - آثار او را به فارسی برگردانده اند.

۹۰ سال از انتشار نخستین داستان به فارسی درآمده این نویسنده در ایران می گذرد و گویا صادق هدایت اولین کسی بوده که داستانی از چخوف را ترجمه کرده است. کامران فانی، مترجم، در گفت وگویی با مجله فرهنگ امروز به این نکته اشاره می کند. همچنین دانیل ساموئیلویچ کمیساروف، ایران شناس و مترجم برجسته روس، در مقاله ای با عنوان «چخوف در ایران» که در کتابی با عنوان «چخوف در ادبیات جهانی» منتشر شده، هدایت را نخستین کسی معرفی می کند که داستانی از چخوف به فارسی برگردانده است. کمیساروف دوبار در کسوت دیپلمات در سفارت اتحاد جماهیر شوروی در ایران مشغول به کار بود، بار اول طی سال های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ انجام وظیفه کرد و بار دوم در سال ۱۹۴۹ به عنوان دبیر اول سفارت به ایران اعزام و سه ماه بعد به روسیه فراخوانده شد و از پس اتهامی به زندانش انداختند.

سیدحسین طباطبائی در مطلبی با عنوان «روایت روسی از اقبال ایرانیان به چخوف»، در برنامه «یک هفته با چخوف» که سال ۹۹ در مجموعه شهر کتاب برگزار شد، ضمن ارجاع به مقاله کمیساروف می گوید او «اولین نویسنده ایرانی که به جد متوجه ارزش چخوف شده و برای اولین بار اثری از او به فارسی برگردانده است را صادق هدایت می داند که در سال ۱۹۳۲ داستان «انگور فرنگی» چخوف را از فرانسه به فارسی ترجمه و در سال ۱۹۳۳ در تهران منتشر می سازد.»

این آغاز آشنایی فارسی زبانان با این نویسنده قرن نوزدهمی روس بود که تا امروز با چاپ و تجدید چاپ ترجمه ها و انتشار بازترجمه های آثار او ادامه دارد. شمار نسخه های منتشرشده از ترجمه آثار چخوف در ایران را حدود ۲ میلیون نسخه برآورد کرده اند و نمایشنامه «باغ آلبالو» ی او با بیش از ۱۳۰ چاپ و شمارگان ۱۹۵ هزار نسخه، پرخواننده ترین اثر این نویسنده در ایران بوده است. *

چرا چخوف در ایران چنین با استقبال مترجمان روبه رو شده است و بارها دست به بازترجمه آثارش زده اند؟ کامران فانی در همان گفت وگویی با مجله فرهنگ امروز، دلایل آن را چنین برمی شمرد: «چخوف چندجاذبه داشت که باعث بازترجمه اش می شد، یک اینکه داستان کوتاه داشت، داستان های کوتاه فوق العاده خواندنی و طنز. برای مترجم های اولیه خیلی راحت است که داستان های کوتاه ترجمه کنند، چرا که زبانش هم مشکل نیست، خیلی وسوسه کننده است که چنین داستان هایی ترجمه کنیم؛ خود من هم اولین داستانی که ترجمه کردم درواقع یک داستان کوتاه از چخوف بود. دوم اینکه مترجم و ناشری که چخوف را بار دهمی بوده که ترجمه و چاپ کرده اند، مطمئن بوده اند که باز هم بازار فروش خواهد داشت، از این نظر، چخوف بیش از همه ترجمه و بازترجمه شده است، به دلیل محبوبیت وسادگی وجاذبه ای که برای مترجم دارد، چون کتاب هم باید برای مترجم جاذبه داشته باشد تا دست به ترجمه بزند.» هدایت تحت تأثیر چخوف و آغازکننده آشنایی فارسی زبانان در ایران با او بود اما یک مجموعه ۱۰ جلدی سبزرنگ حاصل تلاش سروژ استپانیان (هفت جلد، شامل داستان های کوتاه و جزیره ساخلین و نمایشنامه ها) و ناھید کاشی چی (سه جلد، دربردارنده نامه ها) که انتشارات توس آن را منتشر کرده، مهم ترین مجموعه ای است که از چخوف در ایران منتشر شده است. سروژ استپانیان این مهم را آغاز کرد و تلاش او، جایزه یانزههمین دوره کتاب سال (۱۳۷۶) را برایش به ارمغان آورد اما عمرش کفاف نداد تا نامه ها را هم ترجمه کند و ناھید کاشی چی کار او را ادامه داد.

احمد گلشیری، در یک مجلد از مجموعه داستان ها و نمایشنامه های چخوف داستان های کوتاه، که انتشارات نگاه آن را منتشر کرده است، گزیده ای از داستان های این نویسنده را گردآوری کرده و مقدمه ای مفصل نیز بر آن نوشته است که با خواندن این مقدمه با زندگی و زمانه انتون چخوف آشنا می شویم.

علاوه بر این دو مجموعه، داستان ها و نمایشنامه های چخوف با ترجمه های متعددی به بازار آمده است و برخی از مترجمان شناخته شده ای که دست به این کار زده اند، عبارت اند از: کامران فانی، سروش حبیبی، سیمین دانشور، هوشنگ پیرنظر، احمد پوری، پرویز شهدی، جعفر مدرس صادقی، آبتین گلکار، حمیدرضا آتش برآب.

۱۰امین آمارا را علی اصغر محمدخانی، معاون فرهنگی و بین الملل شهر کتاب در سال ۱۳۹۵ اعلام کرده است.

زین قنبر

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

- ناوبراسته ✖**
- سختگوی صنعت برق:**
- گرمترین هفته سال جاری را که در ۱۱ سال اخیر بی سابقه بوده، رپشت سرگذاشتیم.**
- ویراسته ✔**
- سختگوی صنعت برق:**
- گرم ترین هفته را که در ۱۱ سال اخیر بی سابقه بود، پشت سر گذاشتیم.**
- نکته**
- ۱. معلوم نیست هفته گذشته، گرم ترین هفته امسال باشد، شاید هفته گرم تری پیش رود! شته باشیم.**
- ۲. تروترین به صورت نیم جدانوشته می شود.**
- ۳. بی سابقه هم نیم جدانوشته می شود.**
- ۴. «رای دوم زانداست و در صورتی که زاندا نباشد هم نباید پس از فعل بیاید.**

#زین-قنبر_فارسی

۱۰عنوان برتر

برای خبرنگاران شهرآرا در دو رویداد رسانه‌ای کشور

گروه فرهنگ و ادبیات

خبرنگاران روزنامه شهرآرا در دو رویداد رسانه‌ای کشور خوش درخشیدند. در آیین پایانی «دهمین جشنواره ملی جلوه‌های فرهنگ رضوی در رسانه های کشور» که جمعه شب گذشته در شهر رشت برگزار شد، خبرنگاران رسانه شهر مشهد با کسب هشت عنوان برتر، گوی سبقت را از میان ۲هزار و ۶۴۰اثر ارسالی خبرنگاران کشور ربودند. در این جشنواره، خبرنگاران ۱۶روزنامه کشوری، ۲۳نشریه محلی و ۲۰۰خبرگزاری شرکت کردند و طبق اعلام داوران، لیلا کوچک زاده از شهرآرا در بخش تیتَر، رتبه اول را از آن خود کرد.



روایتی از زندگی حمیدرضا صدر به مناسبت سالروز درگذشتش

مردی که می‌دانست چطور می‌میرد

مجید خاکپور

یادبود

همه می‌میرند. همه می‌دانند که می‌میرند. اما نادرنند آدم‌هایی که می‌دانند چطور می‌میرند. حمیدرضا صدر همیشه می‌دانست پزشکی قانونی در برکه فوتش علت مرگ را چه می‌نویسد. در فرزند ارشد خانواده بودن هیچ چیز عجیب و غیرمعمولی وجود ندارد. اما اگر فرزند اول خانواده‌ای از خاندانی باشی که در آن بیشتر فرزندان اول به یک بلا گرفتار شده و جان داده باشند، دیگر یک نمونه معمولی نخواهی بود. صدر می‌دانست از ارث‌هایی که از پدر برده یکی هم سرطان است؛ اکثر فرزندان اول خانواده پدری ات درگیر چنین بیماری‌ای شده‌اند و تو هر چه باشی همیشه اهل آمار بوده‌ای. اهل رقم. انتظارات پد و آمار تلخ معمولاً بازتاب‌دهنده واقعیت‌اند. بر خلاف پیشامدهای خوب و آمار دلگرم‌کننده که باد هوا هستند، «این جایگاه -فرزند اول بودن -علاوه بر آگاهی خدا گونه‌ای که به تو اعطا می‌کند، بیم یقین از نزول بلای حتمی را هم به تو می‌دهد که تاوان همان آگاهی است. ابهام زمان نزول بالاتعلیقی است که بار دلهره را بیشتر می‌کند. و اینجاست که فرزند اول خانواده بودن تبدیل می‌شود به یک تراژدی تمام عیار و کلاسیک؛ می‌دانی شکست حتمی است، اما سیرر انداختن هم در مرامت نیست. پدرش سه سال پیش از انقلاب، نرسیده به شصت‌سالگی به همین درد از دنیا رفت. خودش زمانی متوجه شد و قتش رسیده که پزشک یک لکه سفید کوچک دید در عکسی که از ریه او گرفته بود. پزشک با پیشنهاد تجربه، همچنین قدرتی که علم به او داده بود، در توصیف آنچه دید یک کلمه گفت. همان کلمه‌ای که شاید برای آماده کردن بیمار برای ورود به مرحله‌ای بی‌ بازگشت بهترین کلمه باشد، کلمه‌ای که در آن نه نشانی از قطعیّت تشخیص هست، نه قول بهبود و سلامت؛ «مشکوک...» «مشکوک» برای حمیدرضا صدر کلمه‌ای با بار خنثی و حالی بینابینی نبود، حکمی بود، قطعی، و بی‌رحمانه و لازم‌الاجرا که جایاری که همیشه منتظرش بود سرانجام به دستش داده بود. حکمی که امکان فرجام‌خواهی و امید تجدیدنظر در آن نبود، «انتظار شنیدن خبر ناگوار را از زبان دکتر ب‌داشته‌ای، هرگز نگفته‌ای «چرا من؟ «چرا من؟ «گویی سال‌هاست چشم‌انتظار رسیدن چنین لحظه‌ای هستی.» حمیدرضا صدر تا روزی که تقدیر – که برای او در شمایل لکه سفید کوچکی نمایان شد - پیمان‌هاش را برگرداند، ۹ کتاب نوشت، دو کتاب ترجمه کرد. انبوهی یادداشت و مقاله سینمایی به جا گذاشت و ساعت‌ها به عنوان مفسر فوتبال در برنامه‌های ورزشی، از جمله در مهم‌ترین و پربیننده‌ترین برنامه تاریخ صداوسیمّا، یعنی ۹۰، کنار عادل فردوسی‌پور، نشست و گاهی سعی کرد ابعاد دیگری از ورزشی به نام فوتبال را توضیح بدهد و بگوید فوتبال هم عین زندگی است، شکست‌هایش بیشتر است اما غم و شادی‌اش چیزی است که می‌تواند جمعی پراکنده و بی‌ربط به هم را به «ما، تبدیل کند.

چراغ راهم باشد، سعی کرده‌ام تاریخ بخوانم، ادبیات بخوانم... سعی ام را کرده‌ام. می‌دانم موفق نبوده‌ام و به همین دلیل چند رمان نوشتم، ترجمه کرده... به نظر می‌رسد تلاش می‌کنم دینم را به پدرم که خیلی موقعیت‌های گران‌بهایی را برایم فراهم آورد ادا کنم، «نیمکت داغ»، «روزی روزگاری فوتبال»، «پسری روی سکوها»، «پیراهن های همیشه، کتاب هایی بود که درباره فوتبال نوشته بود، اما نوشتن رمان تاریخی، تو در قاهره خواهی مرد، که به زندگی محمدرضا پهلوی می‌پردازد و کتاب «سیدوویست و پنج» که روایتی از زندگی و مرگ حسنعلی منصور، نخست وزیر ایران در دهه چهل شمسی، است و ترجمه دو کتاب با عنوان‌های «به چیزی بگو، و بی‌نابایت نفرین شده»، را کارهایی می‌دانست که برای ادای دین به پدرش انجام داده بود.

در همان برنامه یک جای دیگر باز پدرش را یاد کرد. در حین صحبت به سرفه افتاد و گفت بیماری ریه دارد؛ «این بیماری می‌کشد همان طور که پدرم را کشت»، همین. سریع به بحث برگشت، به فوتبال. به همان شوری که لحظه‌ای سرطان به شکل سرفه وقفه‌ای در آن انداخته بود.

- زندگی با تقویم جام جهانی

در مصاحبه ای با منصور ظابطیان در برنامه «راديو هفت»، ۱۰سال پیش از تشخیص بیماری‌اش، گفت: «من همیشه فکر می‌کنم که تا کجا جام‌های جهانی را می‌بینم. مثلاً چند جام جهانی دیگر زنده هستم؟ با [تقویم] جام‌های جهانی اتفاقات مهم زندگی‌ام را طبقه‌بندی می‌کنم.»

وقتی ظابطیان از او پرسید آیا از مرگ می‌ترسید، باز پدرش و تقدیر محتومش را به یاد آورد؛ «نه...، مکنی بسیار کوتاه، از قاطعیت حرفش کمی کاست؛ «خیلی نه. پدرم زود فوت کرد. در خانواده پدری من سرطان یک بیماری خیلی شایع است. من همیشه فکر می‌کردم تا سی و پنج سالگی بیشتر زندگی نمی‌کنم چون دختر عمو و پسر عمویم هم به ۳۰ سال نرسیدند...

رتبه دوم و سوم بخش سرمقاله و یادداشت نیز به ترتیب به غلام‌رضا بنی‌اسدی و پیمان اسحاقی و رتبه سوم بخش مقاله و نقد به جواد استادی از شهرآرا رسید. دیگر روزنامه‌نگار تقدیری این بخش، امیر جلیل‌نژاد از شهرآرا بود. در بخش گزارش، عمده رتبه‌ها به خبرنگاران این رسانه مشهودی رسید، چنان‌که رتبه دوم به الهام مهدیزاده تعلق گرفت و سمیرا شاهیان و فرزانه شهامت توانستند جایگاه سوم و عنوان شایسته تقدیر را از آن خود کنند. ساناز صفایی از شهرآرانیز در بخش عکس و گزارش تصویری شایسته تقدیر شد. همچنین در آیین پایانی «هفتمین جشنواره ملی طنزپهلو» که روز جمعه در فومن برگزار شد، میرحسین ظریف، از روزنامه شهرآرا، رتبه سوم بخش داستان را کسب کرد.



عکس: سالار زامانی

بدون شما، آن‌ها نیستند و دیگر نگاه هم دردی وجود ندارد. زمان سپری می‌شود و زندگی‌تان بدون هم‌دل و شاهد می‌ماند. آیا راه گریزی از زندان زمان وجود دارد؟ آه، کاش می‌شد دوباره از اول شروع کرد! اما از کجا؟ از همه مهم‌تر با چه کسی؟ واقعا با چه کسی؟ در نوشته‌هایش به سختی می‌شود به حال خودش و وضعیت بیماری‌اش پی‌برد. گزارش پزشکی نمی‌دهد، ترجمی نمی‌طلبد. اما عکس‌ها آنچه را درون او در حال وقوع است فاش می‌کنند. کم‌کم پُف صورت بیشتر می‌شود. یک پف که حاصل خوب خوردن و خوشی و استراحت به کمال نیست، ورمی صنعتی است از عوارض داروهای سنگین و نتایج نبردی که زیر پوست در جریان است. مهاجمان بدخیم پیش‌رونده دارند سلول به سلول تن را فتح می‌کنند و پیش می‌آیند. عکسی دارد که در آن روی تک‌مبل وسط کتابخانه‌ای در حالی که دستنی زیر چانه زده، به خواب رفته. رد گله را می‌شود در متنی دید که در اینستاگرام نوشته؛ «پرسه و پرسه. دور زدن و دور زدن. جست‌وجو و جست‌وجو. همیشه ده‌ها کتاب برای مطالعه پیدا می‌کردم، ولی این بار خسته و سرگردان، روی مبلِ آن وسط و... خوب. در محاصره کتاب‌ها، اوراق، تاریخ و جغرافی و عکس. با این وصف تک افتاده و بی‌کتاب... برایم عکس غم‌انگیزی است. بازتابنده تنهایی و انتظار بی‌ثمر و این دوران.» (۱۴ آپریل ۲۰۲۰)

در آخرین پستش با کلاه بافتنی قرمز، با دست زیر چانه، کرخ‌ت و بی‌حال و خالی از شور پله شده و زیر عکس نوشته: «انتظار... انتظار طولانی...»

سه‌ماه‌هفت روز بعد صفحه ویکی‌پدیای حمیدرضا صدر به‌روزرسانی شد:

تولد: ۳۰ فروردین ۱۳۲۵، مشهد
درگذشت: ۲۵ تیر ۱۴۰۰، اورنج کانتی، کالیفرنیا
«ای داد که چه سفری پیش‌رو داری، پسر جان، سفری متفاوت با سفرهای پیشین. سفری بدون سرخوشی، سفری بدون خنده. سفری بی‌ بازگشت...»^۱

منابع:

۱.۲.۴ از قیطره تا اورنج کانتی، حمیدرضا صدر، نشر چشمه، ۱۴۰۰

۳. پسری روی سکوها، حمیدرضا صدر، نشر چشمه، ۱۳۹۶

